

به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همهٔ دوستان.  
ابیاتی از برنامهٔ ۹۴۵ گنج حضور.

هست عاقل هر زمانی در غم پیدا شدن  
هست عاشق هر زمانی بیخود و شیدا شدن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۹۵۷

انسان من‌ذهنی که زندگی را براساس تقلید و مقایسه یاد گرفته، در پی خودنمایی و نشان دادن خود است و حتی خواب شبانه را از خود گرفته و برای دیده شدن بی خوابی می‌کشد، زیرا در پی نقشه و حيله و یا حسرت و حس نقص است. او از هر وسیله و باور و راهی که باشد این کار را می‌کند، از راه ظاهر، شغل، علم، هنر، حرفه، دانش و حتی از راه معنوی و در این راه دیگران را پایین کشیده و خود را بالا می‌کشد، اما انسان عاشق و زنده به خدا دیگر نیازی در این کارها نمی‌بیند و دنبال توجه دیگران و جلب دیگران نمی‌رود و برای خودش کافی است و شادی بی‌سبب در او جاری است.

عاقلان از غرقه گشتن بر گریز و بر حذر  
عاشقان را کار و پیشه غرقهٔ دریا شدن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۹۵۷

انسانی که من‌تقلبی است و ذهنی است از درد می‌خواهد فرار کند، از پیغام و قضا فرار می‌کند و نمی‌خواهد ایراد خودش را ببیند، اما عاشق و زنده به خدا هر لحظه با صبر و شکر آماده و هشیار است تا بی‌مرادی یا قضا به او زندگی را بیاموزد و مرکزش را گسترش دهد و با خدا یکی شود همچون قطره‌ای با دریا یکی می‌شود، البته با درد هشیارانه و شاکرانه این راه را می‌پیماید.

عاقلان را راحت از راحت رسانیدن بود  
عاشقان را ننگ باشد بند راحت‌ها شدن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۹۵۷

انسان ذهنی و تقلبی، زندگی را در سود و گرفتن و شدن و بیشتر داشتن می‌بیند، اما عاشقان به بی‌اهمیتی و پیش‌یا افتاده بودن شهوات و لذتها و طمع‌ها و حرص‌ها آگاه شدند و متوجه شدند که شادی بی‌سببی که با تسلیم و صبر و شکر دریافت می‌کند حقیقت است نه چنگ زدن به چیزها و دیگران و خماری کشیدن و تلف شدن، که البته چنگ زدن ننگ است.

عاشق تصویر و وهم خویشتن  
کی بود از عاشقان ذوالمین؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۵۹

-ذوالمین: دارندهٔ نعمت‌ها و احسان‌ها، از نام‌های خداوند

انسان زنده شده به خدا، عاشق باورها و تعصب و پندار کمال خودش نیست. او می‌داند که نمی‌داند و فقط زندگی و خرد کل می‌داند، بنابراین هرچه که به ظاهر حق و ناحق است را به خدا می‌سپارد و عقل و هدایت و حس امنیت و هرچیز دیگر را با صبر و شکر و تسلیم از زندگی دریافت می‌کند. او دیگران را هم به زندگی می‌سپارد و کنترل کردن و یا نصیحت و خودنمایی و توقع و هرچیزی را در این مسیر شناسایی می‌کند و آن‌ها را به خدا اعتراف می‌کند تا از آن‌ها جدا شود.

علم چندان که بیشتر خوانی  
چون عمل در تو نیست، نادانی  
-سعدی، گلستان، باب هشتم در آداب صحبت

اگر ما که از بزرگان راه پاک شدن و انداختن من‌ذهنی را می‌آموزیم، فقط علم و دانش جمع کنیم و عمل نکنیم و پرهیز و تسلیم و صبر و سکوت را به کار نیندیم، از هر نادانی نادان‌تر هستیم، آن نادانی که هنوز نمی‌داند من‌ذهنی است و هنوز گفته‌های بزرگان را نیاموخته کجا و کسی که دانش معنوی را از بزرگان آموخته و عمل نمی‌کند کجا.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من  
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۲۹

ای زندگی ای خداوند بی‌نهایت، از روزی که دست را دیدم و گرفتم و شادی بی‌سبب را مزه‌مزه کردم، دیگر متوجه شدم که به چیزهای آفل و شهوات و لذات خشک‌کننده چسبیدن بیهوده است، هرچند که هر از گاهی نفس امرکننده می‌خواهد راه من را از خرد کل جدا کند، اما با تمام قوا

می‌گوییم ای زندگی دست من را رها نکن و از راه‌های خودت من را هدایت کن و راه را نشان بده. ای زندگی هرچه تو بگی حق است، نه هرچه من ذهنی می‌گوید.

بر قرین خویش مفرّاً در صفت  
کان فراق آرد یقین در عاقبت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ما اگر مدام فکر کنیم و از یک همانندگی به دیگری بپریم و مدام مشغول باشیم و خود را با فعالیت‌ها و تفریح‌ها و لذت‌ها و دیگران سرگرم کنیم، از خدا و مرکز عدم و اصل و ریشه و ثبات و سکوت دور می‌شویم و شادی حقیقی و بی‌سبب را نمی‌بینیم.

چون شوی تمییزده را ناسپاس  
بجهد از تو خطرت قبله‌شناس  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

-تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.  
-خطرت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

اگر تسلیم نباشیم و همانندگی‌ها را شناسایی نکنیم و نیندازیم و مقاومت و قضاوت من تقلبی خود را به کار بندیم و فضا را ببندیم و صبر و پرهیز و درد هشیارانه نداشته باشیم و حرص و خشم را به کار بندیم هدایت و عقل خرد کل را از خود قطع می‌کنیم و تلف می‌شویم. پس متوجه باشیم که در برابر هر اتفاق یا حرص یا خشم و نفرت و شهوت و یا حق‌طلبی ما تسلیم خدا هستیم تا او ما را یاری دهد و حق و حقیقت را برای ما آشکار کند.

عقل تا تدبیر و اندیشه کند  
رفته باشد عشق تا هفتم سما  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲

عقل من‌ذهنی و تقلیدی ما تا بخواهد تجزیه تحلیل کند و حدس گمان به راه بیندازد و از روی ترس، خشم، حرص و دیگر دردها تصمیم بگیرد، خرد خداوند را از دست می‌دهد و ما را از خرد و عقل و هدایت زندگی دور می‌کند و صد البته که تدبیر و عقل من تقلیدی و ذهنی ما تلف‌کننده و جاهل و توهمی است و عقل خرد بی‌نهایت زندگی سازنده و حقیقی است. پس متوجه باشیم که عقل من‌ذهنی حق و تقدیر را نمی‌تواند بشناسد، زیرا او براساس بیشتر خواستن و بیشتر داشتن و بیشتر بودن فکر می‌کند و از کم داشتن، کم بودن و از دست دادن خوش نمی‌آید.

مجلس ایثار و عقل سخت‌گیر؟  
صرفه اندر عاشقی باشد و با  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲

انتخاب با ماست که در مجلس زندگی، عشق، ایثارگران، خدمت‌گذاران به خدا، خلق و جهان باشیم یا در مجلس کسانی که درد، حسادت، خشم، کینه، نفرت و جنگ شهوات خشک‌کننده و دروغ و قضاوت را پخش می‌کنند باشیم.

ما باید متوجه باشیم که مجلس دردمندان برای کسی که در راه زنده شدن به خدا متعهد است، باعث تلف شدن است و انسان هرچه در ارتعاش عشق و سکوت دست و دل باز باشد از دردهای من‌ذهنی و انقباض رها می‌شود.

با سپاس از همه  
علی از تهران